



۲۰۱۶/۱۰/۲۹



مصطفی عمرزی

تفکر قبیلوی

تفکر قبیلوی؛ خاصه جوامع روستایی است، فقط به ما نمی چسپد!



یکی از موضوعاتی که بهانه برای تاختن به پشتون ها می شود، مقوله تفکر قبیلوی است که فقط با بر شمردن "زی ها" و "خیل ها" در میان شاخه های پشتون ها، به این تفکر را به صورت خاص انگشت میگذارند و بدون شناخت از ماهیت تفکر قبیلوی، فصلی برای هتاکي و بی حرمتی در برابر قوم پشتون قرار می دهند. اما با این همه هیاهو پیرامون تفکر قبیلوی، آیا نشانی ای وجود دارد تا تعریفی از این تفکر دهد؟ آن چه را تاکنون به عنوان تفکر قبیلوی بر ما بهتان بسته اند، عبارت از کردار و پندار چند چپی، راستی و بنیادگرایی افراطی است که نمونه اعمال و تفکرات آنان در هیچ کجای فرهنگ ما، پشتوانه نمی دهد و فقط بازتاب طرز تفکر چند آدم و آدمک است.

در این مقاله، کوشش میکنم مقوله تفکر قبیلوی را با توجه به خاستگاه های آن که همانا محیط روستایی است، توضیح دهم. جامعه افغانستان، اکثریت افغانان را در روستا ها جا داده است و می دانیم که روستایی، تنها نمونه پیشرفت از مادل کوچی گری ست؛ یعنی روستا نشین با همان دارایی های حیوانی و انسانی خویش مسکن گزین می شود و با عادت بر سرما و گرمای فصل ها، خودش را آموزش می دهد تا دیگر باره درگیر طی طریق کره خاکی نشود. زندگی روستاییان افغان از تمامی اقوام افغانستان که اکثریت مردم افغانستان را می سازند، پس از رسیدن به مقام روستایی گری، مشغله دیگری می یابد که تنها حفاظت از دارایی ها و هستی ای نبود که در گذشته کوچی اش ناگزیر بود در همه حال، از آن ها مواظبت کند. اسکان او که نیازها برای تأمین معیشتش را حتمی می نمودند، او را در گرو همان منابع تأمین زندگانی اش یا زمین، نزدیکی که در امور خوب و بد، خانوادگی از نزدیک ترین مردمان نزدیک اویند، قرار می دهد و در این جا می بینیم که محیطی همانند حصار قلعه ها به وجود می آید که مردمانی از قرابت خون

شریکی را گرد می آورد و این مردم که زندگانی و بقای شان از این رهگذر تأمین می شود، اگر از پشتون ها باشند و یا تاجیکان و یا هم از اوزبیکان و هزارگان، به شدت در برابر مردمان بیرون از محیط قلعه، ده و روستا، محافظه کار می شوند و شدت این حساسیت، در جایی که تهدید های بسیار کلان رونما نباشد، آنان را از حس مسؤولیت در برابر افراد بیرون از محیط خون شریکی و قلعه بی آنان، محروم می کند.

تفکر قبیلوی در افغانستان را صرف با آوردن و ردیف کردن قبایل پشتون که ساختار مشابه آنان را ترکان و ده ها قوم دیگر همانند پشه بیان و نورستانیان نیز دارند، منحصر به پشتون ها کرده اند تا در کنار مکرر نمودن چهره آنان، فرهنگ های انسانی و تمایلات اسلامی آنان را نیز تحریف کنند؛ اما در واقع، چنانچه حقیقت وجود و تفکر انسانی، زمانی برجسته می شود که اندیشه در میزان داور می قرار گیرد و کردارش مسبب خیر و شر شود، جامعه پشتون های افغانستان با وجود تعدد و کثرتی که برای نام ها دارند، در جایی که مسأله دین مطرح باشد و رعایت حرام و حلالی که خداوند مقرر کرده است، موضع قومی را فراموش می کنند و در جایی که ارزش های انسانی آنان، آنان را قناعت داده است تا یاور دیگران باشند، نیز از تفکر قومی، به کنار رفته اند. این که چه عوامل دیگر در تمایل مردم ما به ارزش های دینی و انسانی نقش دارند، برای پرهیز از سقوط در شوونیسم، قضاوت را کنار می گذارم و به بُعد دیگر قضیه می پردازم که برخلاف آن چه پیرامون تفکر قبیله برای پشتون ها، محدوده می سازند، مثال های زیادی وجود دارند که تفکر قبیله بی، خیلی شدید و حاد، جوامع غیر پشتونی را دربر می گیرد و اگر از مثال های فارسیستی و آسیای میانه بی آن بگذریم، دریافت پاسخ به این سؤال که چرا و روی چه دلایلی، اقلیت های افغانستان - خصوصاً آن گروه هایی که در زمره قابل ملاحظه می آیند، با پشتوانه عظیم کمک ها و حمایت های منطقه بی و فرمانطقه بی، حتی قادر نشدند در میان مردمان خودشان نیز اتحادی به وجود آورند که در هنگام موضع گیری قومی، آنان را برای خواب ها و خیال های شماری پشتون ستیز که همواره آرزوی ایجاد اتحاد واحد اقوام غیر پشتون در برابر پشتون ها را دارند، اگر بخشی از پاسخ ها عواملی چون خلط قومی، افتدگی بخش بزرگ اقوام افغانستان در کنار هم و تقریباً در تمام جغرافیای افغانستان، احتراز از تمایلات قوم محور، باور بر ارزش های دینی است که گرایش ها قومی را نفي می کند و سایر عوامل مدیریتی و بازدارنده، یکی از مهم ترین تامل هایی است بر مسأله تفکر قبیلوی مردمان اکثراً روستانشین افغانستان است که با ترسیمی از زندگانی روستایی آنان، به خوبی آگاه شدیم در نبود تضمین محکم برای تداخل بیرون از زندگانی قلعه بی و عدم قناعت برای پذیرش زندگانی ای که مرز های منافع خاص بیرون از قلعه ها را می شکند، تفکر قبیلوی را مخصوص تمامی جوامعی کرده است که در جغرافیای جهان سوم، نمونه های برتر و کم تر نیز دارند.

تجربه ناشی از بحران ها و حاکمیت های غیر مشروع که از زمان کودتای هفت ثور آغاز یافت، به درستی سند شد که تفکر قبیلوی حاکم بر یک پشتون، اوزبیک، تاجیک و دیگران، چه گونه مردمانی از یک قوم و یک منطقه را در میان ده ها جناح و حزب، چپی و راستی و اسلامیست جا داده بود و شگف تر این که این مردمان، هرکدام با مهر های چپی و راستی، در قریه ها و روستا های خویش و اگر بگویم در میان قلعه های خویش، نمایندگان افراد و جنگجویانی بودند که از شاخه های کمونیستی تا احزاب تنظیمی، بیشترین تیلور تفکر قبیلوی می شوند، فقط مدعا خواهد بود. این همه رقیبان تنظیمی و حزبی که در نقد آگاهی افراد درگیر در احزاب افغانستان، پایین تر از بی سواد اند، چه انگیزه ای داشته اند تا میدان های جنگ افغانستان را در سطح دهکده ها و روستا های خویش کوچک کنند؟ پاسخ روشن است: تفکر قبیلوی آنان که آنانرا برای مهم ترین منابع تأمین و حفظ هستی شان انگیزه میداد؛ همان تفکر قلعه و روستا محور.

تفصیل آن چه آوردم با رویکردی که برای این نگارش اختیار کرده ام، ایجاب می کند تفکر قبیلوی را به دور از ذهنیت های قومی که تمامی منفي ها را قلمداد می کنند با جست و جو و تحقیق و مستند سازی ها که فاکت ها و عطف توجه اش را در اختیار همه قرار دادم تا با تمرکز بر آن ها، حداقل از آدرس های گونه گون پی گیری کنند و در این جا یادآوری می کنم پسوند های نام های پشتونی مانند زی ها و خیل ها، پیش از آن که معرف طرزى از تفکر باشند، کاربرد ادبیاتی دارند و تمام نام ها را در حوزه زبان پشتو، رنگ پشتونی می بخشند و فقط بخشی از کلمه ها در مقوله نام ها و صفت هایند. با برشمردن فلان زی و فلان خیل، تفکر قبیلوی «خاص» نمی شود و جامعه روستایی پشتون ها، جمع همه غیر پشتون ها، همه قربانی تفکر قبیلوی اند.



مصطفی عمرزی

